

اسم تیم را شهید علی اکبر میش مست گذاشته‌اند. نام شهید دفاع مقدسی روستاست. یک تیم کاملاً آماتور فوتسالی که چهار سال است بادرخت‌های روستا جان گرفته و در مسابقات مختلف شرکت و مقام‌های مختلف روستایی و استانی کسب کرده است. مربی، سرپرست، رئیس و پرچم‌دار تیم فاطمه میش مست است که فوتبال و اصطلاحات آن را از توی تلویزیون و مسابقات یاد گرفته است. درسی از مربیگری نخوانده ولی با جمنی که داشته، دختران روستا را دور هم جمع کرده و یکی یکی در خانه آن‌ها را زده و پدرها و مادرهایشان را متقاعد کرده است بگذارند دخترهایشان بیایند و عضو تیم فوتسال دختران روستا باشند. می گوید: خودم در جوانی زیاد فوتبال و والیبال بازی می کردم و یک چیزهایی بلدم. همیشه هم دنبال این بودم که یک سرگرمی برای بچه‌ها دست و پا کنم تا از خانه و پای موبایل و تلویزیون بلند شوند و حرکتی کنند و سلامت باشند. چهار سال پیش بود که خبردار شدیم بسیج مسابقاتی برگزار می کند. گفتند تیم فوتسال و وسطی معرفی کنیم. من هم یکی یکی در خانه ای اهالی را زدم و با میانجیگری خودم، خواستم که دخترهایشان را برای عضویت در تیم بفرستند. نمی دانید هر دفعه که بازی داریم چقدر التماس می کنم و در این خانه و آن خانه می روم تا اجازه دهند!

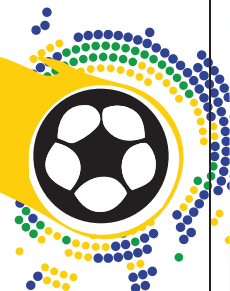
تیم دختران روستا

سال ۹۸ کم کم تیم فوتسال دختران شکل می گیرد. خانم میش مست برای پیدا کردن مربی تلاش زیادی می کند اما مربی ای که حاضر باشد روستا برود و در زمین های خاکی روستا با بچه ها تمرین کند پیدا نمی شود. همین می شود که خودش دست به کار شود تا کتابی بخواند، فیلمی ببیند و جست و جویی کند تا اطلاعات بیشتری از فوتسال پیدا کند و به بچه ها آموزش دهد. علاوه بر این، او کمر همت را هم می بندد تا امکانات مورد نیاز تیم را هم تأمین کند: زمینی مناسب برای دختران تا بتوانند به راحتی در آن تمرین کنند، لباس، کفش، توپ و حتی هزینه های رفت و آمد برای مسابقات. این سرپرست دغدغه مند می گوید: یک تیم با دختران روستا که بیشتر دهه هشتادی هستند درست کردیم. هیچ وسیله ای نداشتیم و بچه ها هر چه بلد بودند از بازی هایی که دوران دبستان با پسر ها داشتند بود و تلویزیون تماشا کردن. اول کار، شروع کردیم به مسابقه دادن با دیگر تیم های روستایی. در این چند سال، بیش از سی بازی با تیم های مختلف داشته ایم. بعضی ها دوستانه و بعضی ها هم مسابقه و رقابتی بوده است. خیلی دنبال این بوده ام که حرفه ای به بچه ها فوتسال یاد بدهم ولی مربی که هیچ، حتی یک توپ هم

به ما نمی دهند! کلا یک زمین خاکی داریم که حیاط پایگاه بسیج است و تازه چند ماهی است دور آن را دیوار کرده اند تا بچه ها راحت بازی کنند. قبل از آن، باید برای تمرین تا جیم آباد و تپه سلام می رفتیم. فکرش را بکنید که حتی هزینه رفت و آمد را هم خودمان باید جور می کردیم و هزینه سالن را هم باید می دادیم. هر رفت و برگشت برای ما ۲۰۰ هزار تومان درمی آمد که تأمین آن کار راحتی نبود چون باید روز در میان این پول را پرداخت می کردیم که هفته ای ۶۰۰ هزار تومان می شد. البته سعی می کردیم این هزینه ها را کم کنیم. مثلاً همه عقب نیشان سوار می شدیم یا یکی از اهالی را پیدا می کردیم تا ما را مجانی ببرد.

امکانات به اینجا نمی رسد

کمبود امکانات و هزینه هایی که باید از جیب می دادند مانع ادامه راه آن ها نمی شود. پیش می روند و سال ۹۸ در مسابقات تیم های ناحیه بسیج مسلم مقام دوم را کسب می کنند. سال ۱۴۰۱ مقام سوم در همین مسابقات را به دست می آورند و همین سال در مسابقاتی که زیر نظر بخشدار ی برگزار می شود، در بخش رضویه، مقام اول را کسب می کنند. سال ۱۴۰۱ سال درخشش آن ها می شود زیرا مقام چهارم استانی



گفتن این خاطره برایم تلخ است ولی در اولین بازی، به علت نداشتن کفش مناسب، ما را از زمین بیرون کردند! بعد از آن، با کمترین هزینه برای بچه ها کفش خریدیم، جفتی ۹۸ هزار تومان!

مسابقات مینی فوتسال بانوان جام پرچم را هم کسب می کنند. این در حالی است که با کمترین امکانات و بدون هیچ آموزش حرفه ای وارد زمین شده اند. میش مست در باره این مقام ها می گوید: بچه های مادر مسابقات دوومیدانی هم رتبه زیاد دارند. اولین بار که در مسابقات ناحیه مسلم رتبه آوردیم و از بچه ها تقدیر شد، همین تقدیر هر چند در حد یک دارت و چند وسیله ورزشی بود، به ما انگیزه داد که ادامه بدهیم. می بیند که نه تیر دروازه داریم، نه زمینی مناسب، ولی بچه ها علاقه دارند. از طرفی سرگرمی هم در روستا ندارند. همین زمین خاکی را داریم که حیاط پایگاه بسیج است و دور آن را دیوار کرده اند. به هر جا هم رفتیم امکاناتی بدهند، نداده اند. می گویند نداریم! نمی دانم چطور است که امکانات به اینجا نمی رسد! گاهی با خودم می گویم شاید به این خاطر است که ما در گودالیم! این روستا چهار صد خانوار دارد ولی حتی یک زمین مناسب برای بازی ندارد! پارک نداریم! هیچ امکاناتی و بودجه ای در اختیار ما نیست. گفتن این خاطره برایم تلخ است ولی در اولین بازی، به علت نداشتن کفش مناسب، ما را از زمین بیرون کردند! بعد از آن، با کمترین هزینه برای بچه ها کفش خریدیم، جفتی ۹۸ هزار تومان!

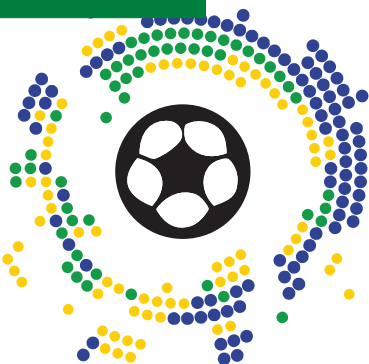
راست می گوید. زمین خاکی است. تیر دروازه ها چند بلوک سیمانی است و دخترها عاشق فوتسالی که فقط تعداد اعضای تیم آن شبیه به فوتسال است آنه سالتی، نه توپی، نه لباسی، نه کفشی و نه آموزشی برای پرورش این استعدادها! بودجه ها به قول این مربی به گودال ها نمی رسد!



بهاره میش مست، متولد ۸۴، پست دروازه بان: از بس فوتبال بازی کردن پسر ها را دیده ایم از آن ها یاد گرفته ایم! یادم است برای اولین بازی ای که باید با شانزده تیم مسابقه می دادیم به ما نگفته بودند چه بیاورید و چه نیاورید و چطور باشید! سه ساعت دنبال ناخن گیر می گشتیم! من هم مدام ناخن هایم می شکست و دست به ناخن گیر بودم.

الهه میش مست، متولد ۸۴، پست دفاع: خاطره تلخ من همین است که در تمرین توپ را زیر پای کوثر زدم و به بازی نرسیدم. زدم و دوستم را ناقص کردم!

هانیه قائمی، متولد ۸۵، پست دفاع خط میانی: یک بار برای بازی های استانی به بینالود رفته بودیم. هوا خیلی سرد بود. ما زود تر رسیدیم و برای مسابقه آماده شدیم اما هر چه منتظر شدیم تیم رقیب نیامد. یخ زدیم! پاهایمان هم بست!



هانیه خفتمانخو، متولد ۸۴، پست دفاع: یک بار به عنوان میهمان به بازی های استان قدس دعوت شدیم. بازی دوستانه می کردیم! همان نیمه اول هفت تا گل خوردیم! آن ها مربی داشتند ولی ما حتی ساق بند هم نداشتیم و از تیم های دیگر قرض گرفته بودیم!